



ISSN:2588-7033



The Army Rank of *Āaređ* and Its Historical Background

Yazdan Farrokhi^{a*}

^a Associate Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran, y_farrokhi@pnu.ac.ir

KEYWORDS

Āaređ, aard, army, administrative organization, Iranian governments

Received: 29 October 2022;
Accepted: 26 November 2022

Article type: Research Paper
DOR: 20.1001.1.25887033.1401.6.2.6.0

ABSTRACT

In the history of the administrative organization of some Islamic governments, it has been common to have “Aaređ” (a commander parading the troops as registrar) as an army rank. Although the mentioned term is an Arabic word, it was not used in the administrative organization and military organization of the Abbasid Caliphate, and it was popular only in the Iranian governments formed in the east of the territories of the Abbasid Caliphate. Therefore, we might ask whether this position was specific to the Iranian governments emerged in the heart of the Abbasid Caliphate. This hypothesis is thus proposed that it seems that “Aaređ” arose and was derived from the administrative organization of the time of the Sassanid rule in ancient Iran, and it seems that its functions and duties in the post-Islamic period continued among the Iranian governments in the lands east of the Abbasid Caliphate. This article aims to clarify the historical roots of the term and position of “Aaređ” in a descriptive and analytical way. According to the findings of this research, there is an authentic report that shows that “Aaređ” as a military rank has at least been taken from a common example in the days of Anushirvan Sassanid or a similar example, and it has been used since the beginning of the rule of the Saffarid and has accordingly continued to be used in the Islamic era.

* Corresponding author.

E-mail address: y_farrokhi@pnu.ac.ir

2022 Published by Arak University Press. All rights reserved.





جستاری درباره منصب «عارض» لشکر و درنگی در پیشینه‌ی تاریخی آن

یزدان فرخی^{الف*}

^{الف} دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، y_farrokhi@pnu.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
در سازمان اداری برخی از حکومت‌های اسلامی «عارض» لشکر منصبی متداول بوده است. باینکه اصطلاح یادشده واژه‌ای عربی است، در تشکیلات اداری و سازمان لشکری خلافت عباسی به کار نرفته و تنها در حکومت‌های ایرانی برخاسته در شرق سرزمین‌های خلافت عباسی رواج داشته است. از این رو این پرسش مطرح است که آیا این منصب از نظر سرشت و ماهیت، ویژه حکومت‌های ایرانی برخاسته از دل خلافت عباسی بوده است؟ و این فرضیه مطرح می‌شود که به نظر می‌رسد «عارض» برخاسته و برگرفته از سازمان اداری روزگار فرمانروایی ساسانی در ایران باستان بوده؛ گویا هم کارکردها و وظایف آن در دوره پس از اسلام، در میان حکومت‌های ایرانی سر برآورده در سرزمین‌های شرق خلافت عباسی پیوستگی یافته است. این پژوهش با هدف روشن کردن ریشه‌های تاریخی اصطلاح و منصب «عارض» و به شیوه‌ی توصیفی و تحلیلی انجام شده است. بنابر یافته‌های پژوهش، گزارش معتبری در دست است که نشان می‌دهد منصب عارض دست‌کم از نمونه متداول در روزگار انوشیروان ساسانی یا نمونه‌ای همانند آن برگرفته شده است؛ و نیز از آغاز حکمرانی صفاریان به کار رفته و بدین ترتیب در دوره اسلامی پیوستگی یافته است.	عارض، عرض، لشکر، سازمان اداری، حکومت‌های ایرانی
	تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۷
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵
	مقاله علمی پژوهشی

مقدمه

واژه‌ی «عارض» به‌عنوان منصبی در سازمان اداری و نظامی ایران پس از اسلام، واژه‌ای با ریشه عربی (بر وزن فاعل) و از «عَرَضَ» برگرفته شده است. «عارض» به‌ویژه در زبان فارسی به شکل و معانی گوناگونی به کار رفته و از جمله در فرهنگ‌های فارسی برای آن یازده معنی در حوزه‌های اجتماعی، علوم ریاضی، نجوم، دیوانی و غیره دیده می‌شود (انوری، ۱۳۸۱: ۵/ ۴۹۹۵؛ ذیل «عارض»). اما معنای آن در پیوند با کار ساماندهی لشکریان، در کهن‌ترین فرهنگ‌های لغت عربی از جمله در «کتاب العین» نوشته خلیل فراهیدی (۱۰۰ تا ۱۷۵ق) و با ترکیب «عَرَضْتُ الجند عرض العین» و به معنای فرمان به بررسی وضعیت و احوال سپاهیان و معین کردن حضور و غیبت ایشان (چه در صلح، چه در آستانه پیکار) به کار رفته است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۱/ ۲۷۱).

به‌هر روی درباره‌ی واژه «عارض» که به‌ناچار باید از همین «عارض» گرفته شده باشد و نیز به معنای متصدی کار «عارض» لشکر و سامان دهنده امور سپاهیان^۱، آگاهی‌های موجود روشن و مشخص نیست.^۲ چنانکه در پژوهشی گفته شده «دقیقاً مشخص نیست در چه زمانی... عارض و... تداول یافته است» (خسروبیگی، ۱۳۸۸: ۱۹۳) و یا هنگامی که از آن سخن به میان می‌آید درباره زمان

^۱ شایان توجه است که در اینجا باید میان این معنا با معنایی دیگر از «عارض»، یعنی دبیری که سخنان و عرایض دیگران را به «عارض» و سمع و نظر سلطان می‌رساند، تفاوت نهاد. گویا در دوره آل‌بویه کسی با تعریف اخیر متصدی این منصب بوده است (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۵/ ۴۹۷).

^۲ در این زمینه نام «صاحب دیوان عرض» نیز به‌کار می‌رفته است (انوری، ۱۳۵۵: ۱۱۷-۱۱۸).

پدیداری آن سخنی گفته نمی‌شود (تکمیل همایون، ۱۳۷۵: ۲۲)؛ بلکه به صورت کلی گفته می‌شود «از سده‌های نخستین [اسلامی] تا سده‌های نهم و دهم [قمری]» رواج داشت (ذکاء، ۱۳۵۲: ۱) و یا گفته می‌شود «منصبی در حکومت‌های شرق اسلامی در دوران میانه» بوده است (Bosworth, 1986: 393) و یا تنها به اعلام زمان منسوخ شدن آن، بسنده شده است (فانم مقامی، ۱۳۵۲: ۶۴-۶۵). شاید دقیق‌تر از همه‌ی این موارد، همین باشد که یکی از پژوهش‌گران گفته در روزگار یعقوب لیث در سال ۲۵۹ ه.ق وجود داشته است (ناجی، ۱۳۷۸: ۲۷۱).

یکی از دلایل این مسئله آن است که به هرروی در متون کهن عربی مانند «کتاب العین» نشان داده نشده که واژه‌ی «عارض» (به معنای اسم فاعل برای فعل عرض الجند) به اندازه همان «عرض الجند» کهن بوده باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۷۱-۲۷۷)؛ و افزون بر آن، در تاریخ‌نگاری‌های «عربی» پرآوازه در سده سوم و چهارم قمری مانند «تاریخ طبری»، «تاریخ یعقوبی»، «اخبار الطوال»، «مروج الذهب» و نیز رساله‌هایی که با مضامین اداری خلافت عباسی نوشته شده همانند «الخراج و صنایع الکتابه» (نوشته شده در حدود ۳۱۶ تا ۳۲۰ ه.ق) نیز واژه «عارض» بدان معنا به کار نرفته است. برای نمونه در اثر اخیر که بخش ویژه‌ای به «دیوان الجیش» اختصاص داده شده، اشاره‌ای به منصب «عارض» نشده است (کاتب بغدادی، ۱۹۸۱: ۲۱-۳۲).

حتی ابوالحسن ماوردی (۳۶۴ تا ۴۵۰ ه.ق) در سده چهارم و پنجم، همچنان اصطلاح «عارض» را به کار نبرده و برای اشاره به ماهیت کار ساماندهی لشکریان از واژگانی چون «نقیب» و «عریف» در کار سپاهیان و ساماندهی بخشی از امور لشکر بهره می‌گیرد (ماوردی، ۲۰۰۶: ۷۱).

از همه مشهورتر گزارشی است که در سده سوم از روزگار خلیفه عباسی معتضد (خلافت ۲۷۹ تا ۲۸۹ ه.ق) برجای مانده است و از آن چنین برداشت می‌شود که دست‌کم تا این هنگام در تشکیلات نظامی خلافت عباسی، همچنان منصبی بانام «عارض» وجود نداشته است؛ و انجام وظیفه مهم استخدام لشکریان و رتبه‌بندی آن‌ها در سازمان سپاه، دست‌کم توسط منصبی به نام «عارض» انجام نمی‌گرفته است (صابی، ۱۹۵۸: ۱۷). هرچند گزارش اخیر در ماهیت آن، عمل عرض لشکریان و ترتیبات استخدام و سنجش و بازرسی توان و استعداد ایشان انجام شده است (Bosworth, 1997: 265)، بررسی آن نشان می‌دهد که در آن سازمان کار به دست منصب «عارض» انجام نمی‌شد؛ نشانی از وجود و ماهیت مقام «عارض» در این تشکیلات دیده نمی‌شده و بالاترین مقام برای «عرض» لشکر، «عارض» نبوده است.^۳

از آنجایی که پایه‌ی نخستین دیوان سپاه یا «دیوان جیش» از همان روزگار نخستین فتوح اسلامی در دوره خلیفه دوم نهاده شده (صفاکیش و مومنی‌ها، ۱۳۹۵: ۷۴-۸۶) و دست‌کم گمان می‌رود تا سده سوم قمری فرصت بالیدگی و رشد را به دست آورده است، مطابق گزارش یاد شده چهره برجسته‌ای مانند «عارض» در این سازمان پرورش نیافته است و به جای آن «کتاب» و کاربدستان فراهم آورنده‌ی «جریده»، با سرپرستی خلیفه به عنوان بالاترین مقام آن حکومت، کار عرض را برای گزینش لشکریان تازه وارد انجام می‌داده است.

^۳ به هرروی متون عربی و فرهنگ‌های لغت عربی نیز به‌ویژه از سده چهارم به بعد این واژه را به همان معنای «سپاه عرضه‌کننده»، «عرض دهنده لشکر» (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۴۰۲/۳؛ ابن زبیدی، ۱۴۱۴: ۷۷/۱۰؛ ابن منظور، ۱۳۷۴: ۱۶۵/۷؛ کرمینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۴۶۴؛ خطیب کرمانی، ۱۳۶۲: ۶۰)، نیز به کار برده‌اند تا آنجا که در فرهنگ عربی از سده هفتم قمری که برگزیده‌ای از صحاح اللغه جوهری است، اصطلاح «عارض الجند» به معنای «سالار لشکر» است (قرشی، ۱۳۹۷: ۹۴۳).

بنابراین با وجود اینکه «عارض» واژه‌ای عربی است، در تشکیلات اداری و نظامی اسلامی، دست‌کم تا سده چهارم قمری در روزگار خلافت عباسی به کار نرفته است و از سوی دیگر پژوهش‌های انجام‌گرفته چنین عنوان می‌کنند که در حکومت‌های ایرانی در سرزمین‌های شرقی خلافت عباسی، «عارض» به تدریج جایگزین «صاحب دیوان جیش»^۴ شده است (Bosworth, 1997: 266; سجادی، ۱۳۹۹: ۱۱۰).

یک معنای سخن یادشده آن است که پیش از آن، کار اداره و ساماندهی لشکریان توسط تشکیلاتی انجام می‌گرفت که خود بخشی از تشکیلات خلافت ذیل «دیوان جیش» بود و دیوان یادشده کهن‌ترین دیوان اسلامی به‌شمار می‌رفت (سجادی، ۱۳۹۰: ۱۴۹-۱۵۵) و با نام «دیوان جُند» هم از آن یاد می‌شد (غفرانی، ۱۳۹۲: ۶۷۰-۶۷۳). اما ناگفته پیداست که سرشت و ماهیت «دیوان عرض» نمی‌تواند با «دیوان جیش» یکی باشد وگرنه چگونه است که هیچ‌گاه منابع عربی از تداول «عارض» در تشکیلات لشکری خلافت سخن نگفته‌اند؟ از آنجایی که در منابع تاریخی از تمایز آن‌ها سخنی به میان نیامده و تفاوت آن‌ها بیان نشده‌است، به‌ناچار باید بر پایه دانسته‌های پراکنده به حل این مسئله پرداخت.

از این‌رو این پرسش در پیش گرفته شده که این دگرگونی چه معنایی دارد و چرا باید واژه‌ای که ریشه واژگانی عربی دارد، تنها از سوی حکومت‌های ایرانی متداول شده باشد و تشکیلات مرکزی خلافت عباسی به‌هیچ‌روی آن را به‌کار نبرده باشد؟ همچنین، این پرسش مطرح می‌شود که آیا واژه «عارض» از نظر سرشت و ماهیت با «صاحب دیوان الجیش» و واژه‌های دیگری که از «جند» و «جیش» ترکیب یافته و در تشکیلات خلافت متداول بوده، تفاوت داشته است؟

در پاسخ به پرسش یادشده، در این مقاله چنین فرض شده‌است که به نظر می‌رسد واژه «عارض» جدای از ریشه عربی آن، ماهیت و سرشتی برخاسته از روزگار ایران باستان و تشکیلات اداری و نظامی روزگار فرمانروایی ساسانیان داشته و کارکردها و وظایف آن به دوره‌ی پس از اسلام و به‌ویژه در حکومت‌های ایرانی سر برآورده از دل خلافت عباسی در سرزمین‌های به‌اصطلاح «خلافت شرقی» انتقال یافته است.^۵

شماری از پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه‌ی تشکیلات دیوانی حکومت‌های پس از اسلام، درباره پیشینه دیوان عرض، عارض و وظایف آن اظهار نظر کرده‌اند؛ از جمله ناجی (۱۳۷۸: ۲۷۱-۲۷۳) درباره حکومت سامانیان، درباره‌ی شیوه عرض، مقام عارض و اشخاصی که این وظیفه را بر دوش داشتند، اطلاعاتی مطرح می‌کند. لمتون نیز درباره دوره سلجوقیان از رواج و تداوم وظایف عارض سخن گفته است (Lambton, 1968: 259-260)؛ اما به‌خصوص درباره مسئله پژوهش حاضر اطلاعی به دست نمی‌دهد.

بنابراین درباره مسئله این پژوهش یعنی پیشینه و سرشت منصب «عارض» و به‌ویژه با فرضیه‌ی یاد شده، پژوهشی انجام نگرفته- است. به جز آنکه بارتولد در کتاب پرآوازه خود «ترکستان نامه» اشاره‌ای کوتاه اما دقیق به این منصب دارد و در آن فرضیه‌ی یاد شده در این نوشتار را به‌صورت ضمنی پذیرفته است (Barthold, 1968: 220-221؛ بارتولد، ۱۳۸۷: ۴۷۸-۴۷۹) اما در کتاب یادشده

^۴ این منصب در تشکیلات زیر نظر خلافت به نام‌های دیگر چون «کاتب الجند»، «کاتب الجیش»، «متولی دیوان الجیش» شناخته می‌شد (سجادی، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

^۵ در شرق و سرزمین هندوستان نیز این رواج و نفوذ بعدها به‌ویژه از طریق حکومت غزنویان انتقال یافته است (Bala, Raza, 1991: 232-241)؛ اما ظاهراً این واژه در سرزمین‌های غربی خلافت و به‌ویژه در مصر و شمال آفریقا رواجی نداشته است (قلقشندی، ۱۹۸۷؛ دهقان، ۱۳۹۷: ۷۷-۹۴).

مجال پرداختن به آن فراهم نیامده است.

کهن‌ترین کاربردهای «عارض» در سازمان لشکری

درباره دیرینگی «عارض» در تاریخ ایران پس از اسلام، می‌توان از دو وجه آگاهی به دست آورد. نخست می‌توان کهن‌ترین متنی که اصطلاح «عارض» را به معنای صاحب‌منصب تشکیلات دیوانی و نظامی به کار برده، روشن نمود؛ و سپس درباره کهن‌ترین کاربردهای متون و مورخان درباره دیرینگی این واژه سخن گفت.

درباره وجه نخست، بر پایه کاوشی که برای نگارش این مقاله انجام گرفته، به گمان بسیار «ترجمه تاریخ طبری» (نگارش به سال ۳۵۲ ه.ق)، کهن‌ترین متنی است که از منصب «عارض» سخن گفته است. این ترجمه منسوب به ابوعلی بلعمی (متوفی ۳۶۳ ه.ق) وزیر پرآوازه سامانی است و گفته می‌شود که به فرمان منصور نوح سامانی (حکمرانی ۳۵۰ تا ۳۶۵ ه.ق) از روی تاریخ طبری به فارسی ترجمه شده است. هرچند درباره آن چندوچون‌هایی شده و برای نمونه، درباره نسخه‌های در دسترس مترجم از تاریخ طبری و نیز منسوب شدنش به ابوعلی بلعمی تردیدهایی پیش کشیده شده است (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴۳).

به هر روی، در متن تصحیح شده از ترجمه تاریخ طبری یک‌بار واژه‌ی «عارض لشکر» در رویدادهای روزگار مقتدر خلیفه عباسی (۲۸۲ تا ۳۲۰ ه.ق) به کار رفته و در آن چنین آمده که خلیفه وظیفه تعیین میزان مقرری لشکریان به‌ویژه سرهنگان را بر دوش آن منصب نهاده است (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۳۰۲/۴). اما در ضمن رویدادهای روزگار مقتدر، در خود تاریخ طبری و دیگر تاریخ‌های عربی آن روزگار نامی از این منصب به میان نیامده است. بنابراین، این کاربرد نه واقعیت روزگار مقتدر خلیفه، بلکه متداول بودن آن را در روزگار مترجم در شرق سرزمین‌های خلافت شرقی بیان می‌دارد و از آنجایی که این ترجمه به فرمان امیر سامانی انجام شده، می‌تواند واقعیت دوره سامانیان را بیان کند.

اما ابهامی دیگر در کار است و آن اینکه خوارزمی، نویسنده مفاتیح‌العلوم از به کار بردن اصطلاح «عارض» و حتی «دیوان عارض» سرباز زده و به جای آن از اصطلاح «دیوان الجیش» بهره برده است (خوارزمی، ۲۰۰۸: ۷۶). از سوی دیگر باسورث بر پایه گزارش فرستاده امپراتور چین به درباره نصر بن احمد سامانی (حک ۳۰۱ تا ۳۳۱ ه.ق) بر این باور است که به احتمال زیاد «عارض» بخش مرسوم‌ی در تشکیلات لشکر سامانیان بوده است (Bosworth, 1969: 17-29)؛ اما همچنان مشکل عدم کاربرد این واژه در متون برجای است. پس از آن، چنانکه خواهد آمد، از روزگار غزنویان به بعد، در متون فارسی این منصب در شرح رویدادهای سیاسی و اداری بارها به کار رفته و مقامی رایج در تشکیلات اداری و نظامی شده است.

شاید بتوان راه حل بخشی از مشکل کاربرد واژه‌ی «عارض» در تشکیلات حکومت‌های ایرانی سده‌های نخستین اسلامی را در نام اشخاصی جستجو کرد که به این کار و شغل منسوب بودند. به سخنی دیگر، در متون تاریخی نام کسانی درج شده که در نام خود، انتساب شغلی «عارض» را دارند. بدین ترتیب هم از روزگار صفاریان (حک ۲۴۵ تا ۳۹۴ ه.ق) و هم از فرمانروایی سامانیان (حک ۲۷۹ تا ۳۸۹ ه.ق) کسانی را می‌توان شناخت که لقب و انتساب «عارض» داشته‌اند. از جمله «سهل بن حمدان عارض» در دستگاه اداری عمرو بن لیث (حک ۲۶۵ تا ۲۸۹ ه.ق) به کار «عارض» لشکریان می‌پرداخت (گردیزی، ۱۳۸۴: ۴۱۰) و یا «حسن بن علی بن محمد عارض» که دستگاه اداری سامانیان در روزگار احمد بن اسماعیل سامانی (حک ۲۹۵ تا ۳۰۱ ه.ق)، وظیفه‌ی ساماندهی لشکر و تشخیص، تعیین و پرداخت حقوق یا به اصطلاح «وظیفه» لشکریان را برعهده داشته و محل انجام وظیفه و خدمت او «عارض گاه» بوده است؛ همو بوده است که مشخص می‌کرد آیا آن شخص شایستگی استخدام در لشکر را دارد (همان:

بنابراین هرچند زین الاخبار در سده پنجم (۴۴۴ه.ق) نگاشته شده و متنی مربوط به روزگار افول گستره جغرافیای سیاسی غزنویان است^۶، با انتساب شغلی درج شده در نام خاص این شخص، به دلایل گوناگون از جمله اینکه در منابع دیگر نیز به همان صورت به کار رفته،^۷ گمان می‌رود که دگرگونی در آن روی نداده باشد؛ و از این رو می‌تواند پیشینه کاربرد واژه «عارض» را به دوره نخستین حکمرانی صفاریان و سامانیان به عقب بازگرداند. هرچند این گمان وجود دارد که زمینه پدیداری این منصب حتی پیش‌تر از آن فراهم شده باشد.

به‌هر روی گذشته از کاربرد واژگانی «عارض» در متون و یا نام اشخاصی معین که می‌تواند تاریخی معتبر برای کاربرد لفظ «عارض» عرضه نماید، می‌توان مدعا و سخن مورخان را هم درباره تاریخ پدیداری این منصب در تاریخ ایران پس از اسلام، بررسی و بازکاوی کرد. گزارش‌هایی از مورخان سده‌های بعد -بی‌گمان منظور از این سخن، مدعای نویسندگانی از سده پنجم به بعد خواهد بود- در دست است که به‌گونه‌ای روشن، دست‌کم در روزگار صفاریان منصب «عارض» وجود داشته و از جایگاهی ویژه در تشکیلات اداری و نظامی ایشان برخوردار بوده است.

شاید کهن‌ترین نمونه‌ی اشاره به وجود «عارض» به‌عنوان سالار لشکریان و متصدی رتق‌و‌فتق امور آن‌ها چون استخدام و گزینش، نظارت بر آمدگی نظامی، پرداخت حقوق، مرتبه و پاداش‌های ایشان، گزارشی است که از یعقوب لیث صفاری در تاریخ سیستان در دست است. این گزارش به رویدادهای سال ۲۵۹ قمری مربوط است که نویسنده تاریخ سیستان در شرح ماجرای پیوستن خوارج به یعقوب لیث و استقبال او از ایشان و ایجاد واحد لشکری از خوارج به نام «جیش الشّراه» چنین آورده است: یعقوب «عارض را فرمان داد تا نام‌هایشان به دیوان عرض نبشت و بیستگانی شان پیدا کرد بر مراتب و ابراهیم [بن اخضر] را بر ایشان سالار کرد و ایشان را جیش الشّراه نام کردند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۱۸). بر اساس این گزارش در روزگار یعقوب «عارض» شغلی جافتاده و بسیار پراهمیت در سازمان اداری و تشکیلات نظامی صفاریان از آغاز کار ایشان بوده است.

گزارش همانندی جایگاه «عارض» در دوره انوشیروان و عمرو بن لیث

اما نمونه دیگری در دست است که در آن عمرو بن لیث، فرمانروایی است که در امر سامان‌دهی لشکریان سازمانی کارآمد برپا کرده است. این سازمان سالی سه مرتبه به لشکریان حقوق و مراتب می‌داد و نیز منصب «عارض» در سازمان مذکور، جایگاه و مرتبه بالایی داشت. همه نیروهای لشکری در روزی مقرر گرد می‌آمدند و یک‌به‌یک شایستگی، مهارت و تجهیزات خود را پیش چشم «عارض» نمایش می‌دادند و با ممیزی و تشخیص آن منصب، مقرری حقوق خود را دریافت می‌داشتند. نکته بسیار مهم آن است که در این رویه‌ی اداری - نظامی، همه لشکریان، اعم از فرماندهان و حتی فرمانروا (عمرو لیث) نیز باید در برابر چشم عارض خود را نشان می‌داد و از دست او مقرری می‌گرفت و با این کار -هرچند به‌ظاهر-، خود را در عمل زیر دست عارض به شمار می‌آمدند. چنانکه گردیزی در این زمینه آورده است که به هنگام عرض «نخستین، نام عمرو بن الیث برآمدی، پس عمرو بن الیث از میان

^۶ این کتاب تقدیم شده به عبدالرشید بن محمود بن مسعود غزنوی است.

^۷ در کتابی متأخر مانند الکامل فی التّاریخ (سده هفتم ه.ق) هم به نام «حسن بن علی بن محمد عارض» اشاره شده و انتساب شغلی او نیز به همان صورت «العارض» است. با این تفاوت که در نسخه‌های مورد استفاده مصحح هم «ابوالحسن» و هم «ابوالحسن» به کار رفته است (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۸/ ۶۹-۷۰).

حشم بیرون آمدی و عارض او را بنگریستی و حیل و اسب او را و سلاح او را همه سره کردی و همه آلت او را نیکو نگاه کردی و بستودی و پسندیدی. پس سیصد درم بسختی و اندر کیسه کردی و بذو دادی، عمرو بستدی و اندر ساق موزه نهادی» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۱۰-۲۱۱).

همانند این گزارش در منابع دیگر و به ویژه در «وفیات الاعیان و انباء ابنا الزمان» (نگارش ۶۵۴ تا ۶۷۲ ه.ق) نوشته ابن خلکان (۶۰۸ تا ۶۸۱ ه.ق) نیز آمده است (ابن خلکان، ۱۴۱۴: ۴۲۱/۶-۴۲۲)؛ و اگرچه منبع یادشده تا اندازه‌ای متأخر به شمار می‌آید، گزارش آن بر پایه منابع از دست رفته و گمشده‌ای چون «اخبار خراسان» نوشته «سلامی» مورخ مسلمان سده‌های نخستین بوده است؛ و البته ابن خلکان نکته‌ای را بر گزارش گردیزی می‌افزاید که می‌تواند از نظر پیشینه‌ی «عارض» در تشکیلات اداری پس از اسلام سزاوار توجه بیشتری باشد.

بدین ترتیب، روشن شد که «عارض» منصبی رایج در تشکیلات حکومت‌های ایرانی برخاسته در سرزمین‌های شرقی خلافت بوده و در میان ایشان جایگاهی بسیار عالی قدر داشته است؛ و وجود این منصب خود تفاوتی با سازمان اداری در سرزمین‌های زیر نظر مستقیم خلافت پیش چشم می‌گذارد. بنابراین و از قرار معلوم این رویه و این جایگاه مربوط به حکومت‌های ایرانی است و پیوندی با رویه‌های موجود در دستگاه خلافت عباسی ندارد.

افزون بر آن پژوهشی نشان می‌دهد که در سازمان اداری خلافت عباسی هنگامی که به واژه‌ی «عارض» اشاره می‌شود منظور «عرض سپاه» و متصدی دیوان عرض لشکر نیست، بلکه به صاحب منصب اداری اشاره دارد که وظیفه «عرضه» نامه‌های وارده به دربار و پاسخ آن‌ها را از زبان خلیفه بر دوش داشته است؛ و این گمان پیش آورده شده که وظیفه ایشان همان کار «کتاب‌السر» بوده که بعدها معمول شده است (سجادی، ۱۳۹۹: ۱۱۱). به هر روی، هر چه هست، برجسته بودن منصب «عارض لشکر» و جایگاه سرپرست آن یعنی «عارض» در تشکیلات حکومت‌های ایرانی برخاسته در سرزمین‌های شرقی است.

اکنون با پیش کشیدن دنباله‌ی گزارش ابن خلکان و به سخن دقیق‌تر آنچه او بر گزارش «سلامی» و گردیزی افزوده، می‌توان به ریشه و پیشینه تاریخی این رویه و سنت در دستگاه اداری عمرو لیث پی برد. ابن خلکان از قول قاضی کمال‌الدین معروف به ابن‌العَدیم الحلبی^۸ گزارشی از روزگار انوشیروان پادشاه ساسانی (حک ۵۳۱-۵۷۹ م) به میان می‌آورد و در آغاز روشن می‌کند که آن گزارش، نمونه و مثالی از گزارش پیش‌گفته‌ی وی درباره عمرو لیث است (ابن خلکان، ۱۴۱۴: ۴۲۲/۶). به سخنی دیگر با آوردن این گزارش درباره عمرو لیث به یاد این داستان از روزگار انوشیروان افتاده که آن را از یکی از رجال علمی و سیاسی اهالی حلب و ساکن مصر زمانه خود شنیده است. در گزارش یادشده، گفته شده که انوشیروان فردی از طبقه دبیران یا «کُتَّاب» خود را بر کار «عارض» گماشته بود^۹ که به تعبیر ابن‌خلکان، کاردار و متصدی «دیوان الجند» بوده است (همان: ۴۲۲/۶) و لشکریان به بهانه‌ی دریافت حقوق و مواجب «چهار بار در سال» نزد او برای انجام کار «عارض» می‌آمدند و در طی آن آمادگی خود را از جنبه‌های گوناگونی

^۸ وی ابوالقاسم کمال‌الدین عمر بن احمد بن ابی جراده عقیلی حلبی معروف به ابن‌عَدیم است (۵۸۸ تا ۶۶۰ ه.ق) وی را فقیه، قاضی، مورخ، ادیب، شاعر، خطاط، حافظ قرآن و سیاستمدار می‌دانند و از خاندانی مشهور به نام «آل ابی‌جراده» می‌شناسند. وی در روزگار هلاکو از حلب به مصر رفت و در این مدت هلاکوخان زادگاه او را ویران نمود و پس از بازگشت و هنگامی که وضع زادگاه خود را به آن صورت دید، هیچ‌گاه به حلب بازنگشت و در مصر به تحقیق و تألیف پرداخت و ظاهراً به پیشنهاد هلاکو برای پذیرفتن تصدی قضاوت حلب توجهی نکرد (دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴: ۵۶۶).

^۹ گزارشی از جهشیاری در دست است که می‌گوید در ایران باستان، همواره یکی از «کُتَّاب» را به همراه لشکریان می‌فرستادند و فرمان می‌دادند تا فرماندهان لشکر بدون موافقت او جایی نایستند یا از جایی به راه نیفتند (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۹). هرچند که این دبیر یا کاتب، با جایگاه عارض در این نوشتار متفاوت است، اما ناگفته پیداست که جهشیاری معتقد است که در ایران باستان پادشاهان دبیران را جایگاهی بالاتر از فرماندهان و سالاران لشکر قرار می‌دادند.

چون کامل بودن تجهیزات جنگی و ابزار و آلات ضروری مرتبه خویش، به او می نمودند.

همانند روزگار عمرو لیث، انوشیروان نیز اگرچه فرمانروا و پادشاه بود، در این کار همانند دیگر لشکریان باید در برابر چشم «عارض» آمادگی و استعداد نظامی خود را نمایش می داد؛ و البته در این گزارش به خصوص، عارض از وضعیت تجهیزات انوشیروان ایراد گرفته و پادشاه ساسانی ناچار به برطرف کردن آن اهتمام گمارده است و در پایان کار، پادشاه حقوق خود را از دست عارض گرفته است. ابن خلکان تأکید و تصریح می کند که تفاوت میان مقررری پادشاه ساسانی با کسی که یک مرتبه فروتر از وی به شمار می آمد، تنها «یک درهم» بوده است (همان: ۴۲۲-۴۲۳). بی گمان مضمون این گزارش ابن خلکان در منابع متقدم همچون *الخبر الطوال* ابوحنیفه دینوری (زنده تا سال ۲۸۳ ه.ق) نیز آمده است. در این گزارش اشاره ای به واژه «عارض» نشده ولی وظایف آن منصب و نام فرد «عارض» ذکر شده است.^{۱۰} در این گزارش نام عارض «بابک بن النهروان»^{۱۱} بوده است (دینوری، ۱۳۶۸: ۷۲). طبری این گزارش را مفصل تر و با همان مضمون آورده و از سازمان زبردست بابک با عنوان «دیوان مقاتله» یاد کرده است (طبری، ۱۳۸۷ ه.ق: ۱۵۲/۲-۱۵۳). با اینکه این گزارش را نولدکه (۱۸۷۹: ۲۴۸، پانوش ۱؛ نولدکه، ۱۳۵۸: ۴۰۶)، افسانه ای برشمرده است، در مقابل برخی دیگر ماهیت آن را نشانه سامان درست و قوانین مبتنی بر شایسته سالاری دانسته اند (کریستن سن، ۱۳۷۹: ۴۹۴؛ باسورث، ۱۹۸۶: ۳۹۶).

فردوسی نیز روی هم رفته، در روایت خویش آن را به عنوان گزارشی معتبر و با همان مضمون آورده است و بی آنکه بابک را «عارض» بخواند، سالاری «دیوان عرض سپاه» را در روزگار انوشیروان به او نسبت داده است (فردوسی، ۱۳۷۱: ۱۰۱/۷-۱۱۰، بیت های ۱۸۰-۲۹۲). البته اگرچه فردوسی در هیچ جای شاهنامه از «عارض» سخنی به میان نیاورده است، همانند نمونه یادشده، بارها از «دیوان عرض» و در نتیجه اداره و سرپرستی سامان لشکریان به دست دیوان سالاران سخن گفته است (فردوسی، ۱۳۷۱: ۱۱/۳-۱۹؛ بیت های ۱۳۴-۲۷۹؛ همان: ۴۹۸/۵، بیت های ۱۲۶ تا ۴۹۹ و بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۰).

با این همه، پژوهش ها نشان نمی دهند که کدام اصطلاح رایج روزگار ساسانیان برابر و معادل «عارض» بوده است (کریستن-سن، ۱۳۷۹: ۴۸۴-۴۹۶؛ Bosworth, 1986: 393) و همان گونه که بازگو شد، دیوان سالاران و مورخان ایرانی پس از اسلام نیز تنها اصطلاح عربی «عارض» را برای بیان آن منصب اداری و نظامی روزگار ساسانی به کار برده و تمایلی برای بازکاوی آن و ثبت تاریخی آن واژه ای منسوخ شده نداشته اند؛ و از این رو اظهار نظر درباره ی آن دشوار و ناشدنی می نماید. در این زمینه متون لغت فارسی کهن مانند *لغت فرس* (اسدی توسی، ۱۳۳۶)، *مخلص اللغات* (خطیب کرمانی، ۱۳۶۲) و *صحاح الفرس* (نخجوانی، ۱۳۵۵) نیز راهی در این زمینه نمی گشایند.

به هر روی با درنگ و تأمل درباره درج دو گزارش یاد شده از سوی ابن خلکان، می توان چنین استنباط کرد که وی نیز این شباهت را میان سازمان حکمرانی ساسانی و صفاریان در عرضه ساماندهی لشکر مشاهده کرده و آن را معتبر دانسته و ازین روی آن ها را در کنار هم آورده است. از میان پژوهشگران نیز بارتولد به صورت اجمالی به این گزارش پرداخته و بر این باور است که همانندی میان دو گزارش یاد شده از دوره ساسانی و صفاری امری تصادفی نیست (Barthold, 1968: 220-221؛ بارتولد، ۱۳۸۷: ۴۷۸-۴۷۹) و

^{۱۰} در متون متأخر ادبی و از جمله در «جوامع الحکایات و لواعم الروایات» سدیدالدین عوفی (سده هفتم قمری)، از این «عارض» روزگار انوشیروان با ترکیب «عارض لشکر» به بزرگی و خرد سخنان و حکایتی درج شده است (عوفی، ۱۳۸۶: ۴/۳۳۲-۳۳۳).

^{۱۱} درباره این بابک بنگرید به نوشتار تورج دریایی در مدخل ایرانیکا ذیل واژه «بابک» (Daryae, 2000).

در روزگار مغول و ایلخانی به دلیل آنکه ایشان روش و شیوه متفاوتی در به کارگیری نیروهای نظامی داشتند، این منصب و به طور کلی شیوه عرض لشکر برافزاده است (Lambton, 1988: 57).^{۱۳}

نتیجه

این پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه واژه‌ی «عارض» به معنای یک منصب اداری- نظامی که عهده‌دار کار «عرض لشکر» و ساماندهی امور ایشان بوده از ریشه عربی گرفته شده، در تشکیلات اداری زیر نظر خلافت اموی و عباسی به کار نرفته است؛ و در مقایسه با واژه‌ی «عرض» که در کهن‌ترین منابع لغت عربی از سده دوم قمری به کار رفته، واژه‌ای تازه‌تر و متأخرتر است. واژه‌ی «عارض» برای نخستین بار پس از اسلام در میان حکومت‌های ایرانی برخاسته در شرق سرزمین‌های خلافت و از سده سوم قمری رواج یافته است. کهن‌ترین اشاره‌های تاریخی به این واژه به روزگار یعقوب لیث صفاری منسوب شده است. به گمان بسیار، کهن‌ترین متن تاریخی که به این منصب اشاره کرده ترجمه‌ی فارسی تاریخ طبری است که در روزگار سامانیان ترجمه شده است؛ هرچند نام اشخاصی در دست است که از روزگار یعقوب لیث و پس از آن به این شغل منسوب شده‌اند.

از سوی دیگر گزارشی که در منابع تاریخی از جایگاه عالی مرتبه و بلندپایه «عارض» در سازمان اداری و نقش آن در سازماندهی لشکریان در روزگار عمرو لیث صفاری در دست است، نشان می‌دهد که با شیوه معمول در روزگار انوشیروان ساسانی همانندی بسیار زیادی داشته است؛ به گونه‌ای که مورخی مانند ابن خلکان پس از آوردن گزارشی درباره توجه عمرو لیث به عرض لشکریان و جایگاه «عارض» در آن روزگار، به گزارشی مشابه با آن در روزگار انوشیروان اشاره کرده و با آوردن آن‌ها در کنار هم، بر شباهت و یکسانی آن‌ها پافشاری کرده است. گزارش یاد شده از دوره انوشیروان ساسانی در متون گوناگون تاریخی و اسطوره‌ای نیز تأیید شده و شیوه معمول یعقوب و برادرش عمرو صفاری در اداره لشکریان نیز در متون تاریخی باز روایت شده و هم از سوی فرمانروایان سلسله‌های ایرانی و غیر ایرانی سرزمین‌های شرقی خلافت عباسی مانند غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان که پس از ایشان روی کار آمدند، به عنوان سنتی پذیرفتنی پیوستگی یافته است. دلایل یاد شده می‌تواند استواری سخن ابن خلکان را نشان دهد. از سوی دیگر بررسی و تحلیل محتوای متن نیز دلیلی بر درستی سنجش و مقایسه دو شیوه‌ی اداری تشکیلات نظامی است؛ و از این رو بر پایه این همانندی چنین استنباط می‌شود که منصب «عارض» ریشه‌های ایرانی و خاستگاه ساسانی داشته است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی (۱۹۶۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۴۱۴ق). *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، تصحیح احسان عباس، بیروت: دار الثقافة.
- ابن زبیدی (۱۴۱۴). *تاج العروس من جواهر القاموس*، تصحیح علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- ابن مسکویه، احمد بن علی (۱۳۷۶). *تجارب الامم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سروش.

^{۱۳} این گفته بر پایه گزارش جوینی است و بر وجود تناقض و عیبناکی ساختار عرض و ناکارآمدی «عارض» در اداره لشکر تأکید می‌کند و از ترتیب دهه (اربن)، صده (یغون)، هزاره (منگ‌غان) و تومان و از سرپرستی صاحب‌منصبی برای هر مرتبه سخن می‌گوید که امور مالی و نظامی ایشان را بر عهده داشت و «دفتر عرض» را «منسوخ» کرده بودند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۲-۲۳؛ اشپولر، ۱۳۸۰: ۳۹۸).

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۴). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- اسدی طوسی (۱۳۵۵). *لغت فرس*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۰). *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران: علمی فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۳۸). *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*، به اهتمام محمد تقی دانش پڑوه و یحیی ذکاء، تهران: دانشگاه تهران.
- انوری، حسن (۱۳۵۵). *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*، تهران: طهوری.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
- بارتولد، واسیلی ولادمیروویچ (۱۳۸۷). *ترکستان نامه یا ترکستان در عهد هجوم مغول*، تهران: طهوری.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸). *تاریخ نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- بناکتی، ابو سلیمان داود بن ابی الفضل محمد (۱۳۴۸). *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب*، تاریخ بناکتی، تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۵). «علم شمارش و کاربردهای تاریخی آن در ایران بعد از اسلام»، *فصل نامه جمعیت*، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۱۳-۲۶.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ ق). *الصحاح*، تصحیح احمد عبدالغفور، بیروت: دار العلم للملایین.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: جهان کتاب.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۴۰۸ ق). *کتاب الوزراء و الکتاب*، تصحیح حسن الزین، بیروت: دارالفکر حدیث.
- خسرویگی، هوشنگ (۱۳۸۸). *سازمان اداری خوارزمشاهیان*، تهران: فرهنگستان زبان فارسی.
- خطیب کرمانی، حسن (۱۳۶۲). *مخلص اللغات*، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
- خوارزمی، محمد بن احمد (۲۰۰۸). *مفاتیح العلوم*، تصحیح عبدالامیر اعسم، بیروت: دار المناهل.
- دایره المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۷۴). «آل ابی جراده»، تهران: بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۵۴۴-۵۴۷.
- دهقان، معصومه (۱۳۹۷). «بررسی تشکیلات نظامی و جایگاه ارتش در خلافت فاطمی مصر»، *مطالعات تاریخی جنگ*، دوره دوم، شماره چهارم، زمستان، ص ۷۷-۹۴.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۸). *الأخبار الطوال*، تصحیح عبدالمنعم عامر و جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی.
- ذکاء، یحیی (۱۳۵۲). «سان و رژه از آغاز تاریخ ایران تا روزگار ساسانیان»، در *پیشینه سان و رژه در ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ص ۱ تا ۱۵.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر.
- سجادی، سید صادق (۱۳۹۰). «جیش، دیوان»، در *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، ص ۱۴۹-۱۵۵.
- سجادی، سید صادق (۱۳۹۹). *وزارت و دیوان سالاری ایرانی در عصر اسلامی*، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار و سخن.
- صابی، هلال بن محسن (۱۹۵۸). *الوزراء: تحفه الامرافی تاریخ وزرا*، تصحیح عبدالستار احمد فراج، قاهره: مکتبه الاعیان.

- صفاکیش، حمیدرضا و مومنی ها، امیر احمد (۱۳۹۵). «واکاوی دیوان جیش در قرن اول هجری»، فصلنامه تاریخ، دوره ۱۱، شماره ۴۰، ص ۷۴-۸۶.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق). *تاریخ الامم والملوک*، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
- ظهیری نیشابوری (۱۴۰۰). *سلجوق نامه*، تصحیح الکساندر مورتن، تهران: میراث مکتوب.
- عوفی، سدیدالدین (۱۳۸۶). *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، تصحیح امیر بانو مصفا و مظاهر مصفا، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غفرانی، علی (۱۳۹۲). «دیوان جند»، در *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۶۷۰-۶۷۳.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). *کتاب العین*، تصحیح مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، قم: هجرت.
- فردوسی، ابوالقاسم حسن (۱۳۷۱). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۲). «سان و رژه در شاهنشاهی ایران؛ بخش سوم: از ایلخانان تا زمان حاضر»، در *پیشینه سان و رژه در ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ص ۵۷ تا ۱۱۰.
- کاتب بغدادی، قدامه بن جعفر (۱۹۸۱). *الخراج و صنایع الکتابه*، محمد حسین زبیدی، بغداد: دار الرشید للنشر.
- قرشی، جمال (۱۳۹۷). *صراح من الصحاح*، ترجمه و تصحیح محمدحسین حیدریان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قلقشندی، احمد بن عبدالله (۱۹۸۷). *صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء*، قلقشندی، محمدحسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- کرمینی، علی بن محمد (۱۳۸۵). *تکمله الاصناف*، تصحیح علی رواقی و سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۹). *تاریخ ایران در دوره ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- گردیزی، عبدالحی (۱۳۸۴). *زین الاخبار*، تصحیح رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ماوردی، ابوالحسن علی (۲۰۰۶). *احکام السلطانیه*، تصحیح احمد جاد، قاهره: دارالحدیث.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۷۸). *تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ اسلامی.
- نخجوانی، محمد بن هندو شاه (۱۳۵۵). *صحاح الفرس*، تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸). *تاریخ ایرانیان و عربها در عهد ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: انجمن آثار ملی.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۶). *تاریخ آل سلجوق*، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- Bala, Anu (2019). "Military System of Early Turkish Rule in Northern India", *Pramana Research Journal*, Volume 9, Issue 2, p.306-320.
- Barthold, W (1968). *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, translated & edited by W. Minorsky, London: Messrs. Luzac and Company LTD.

- Bosworth, C.E(1969), *An Alleged Embassy from the Emperor of China to the Amir Naṣr b. Aḥmad: A Contribution to Sāmānid Military History*, *Yād-nāma-ye Īrānī-e Minorski*, ed. M. Mīnovī and Ī. Afšār, Tehran.
- Bosworth, C.E(1986). “ārez”, in *Encyclopedia Iranica*, Vol. II, Fasc. 4, pp. 393-394.
- Bosworth, C.E(1997). “Isti’rād, ‘Arz”, in *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, p.265-269.
- Daryaei, Touraj(2000). “Bābak”, *Encyclopedia Iranica*, available on: <https://www.iranicaonline.org/articles/babak-2-6th-cent>
- Lambton, A.K.S(1969). *The Internal Structure of the Saljuq Empire*,” in *Camb. Hist. Iran V*, pp. 203-282.
- Lambton, A.K.S(1988). *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History*, London: I. B. Tauris.
- Nöldeke, T, 1879, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leyden: Brill.
- Raza, S. J(1991). “Ghaznavid origins of the administrative institution of the Delhi sultanate”. *Proceedings of the Indian History Congress*, vol.52, p. 232–241.

